



بررسی شخصیت‌های شاهنامه بر اساس نظریات روان‌شناسی کرچمر و شلدون

رضا اشرف‌زاده^۱

استاد تمام زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

زهرا صفری جنداب^۲

دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۵ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۳/۱

چکیده

ارنست کرچمر (Ernest Kerchmer) روانپزشک آلمانی با توجه به اندازه‌گیری‌های بدنی، همچون پهنای شانه‌ها، لاغری یا چاقی، افراد را به سه تیپ فرجه تنان (pyknic)، لاغر تنان (asthenic) و سنخ پهلوانی (athletic) تقسیم کرد؛ پس از آن نیز «ویلیام شلدون (William Sheldon)» دانشمند آمریکایی، با استفاده از روش‌های آماری و با توجه به رشد بیشتر هر کدام از لایه‌های جنینی، سه جنبه شخصیتی با عنوان‌های: اکتومورف (Ectomorph)، مزومورف (Mesomorph) و اندومورف (Endomorph) در افراد مشخص کرد. شخصیت‌های اصلی شاهنامه را که بالغ بر ۵۷ شخصیت می‌شود، می‌توان به گونه‌ای در این طبقه‌بندی‌ها قرار داد. بخش اصلی این پژوهش، به توصیف و تحلیل شخصیت‌های شاهنامه مطابق با تیپ‌شناسی‌های اشاره شده، می‌پردازد. به بیانی در این تحقیق شخصیت‌های شاهنامه به عنوان الگوهای ایرانی برای نظریه‌های «کرچمر» و «شلدون» معرفی می‌شوند. به نظر می‌رسد که نظریات اشاره شده فقط متعلق به سده بیستم میلادی نیست و حتی در قرن‌های دور هم کارایی و کاربرد داشته‌اند. ماحصل تحقیق نشان می‌دهد که فردوسی در شاهنامه به تطابق میان رفتار و تیپ فیزیولوژیک شخصیت‌های داستان‌ش اعتقاد دارد و بین رفتار و تیپ ظاهری شخصیت‌های شاهنامه سنخیتی به تمام معنا وجود دارد.

واژه‌های کلیدی: کرچمر، شلدون، شاهنامه، شخصیت، تیپ‌شناسی

¹ Email: dr.rashrafzade2000@gmail.com

(نویسنده مسئول)

² Email: safariadabyatphd@gmail.com





An Investigation of Characters in Shahnameh Based on the Psychological Theories of Kretschmer and Sheldon

Reza Ashrafzadieh¹

Full Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Mashahd

Zahra Safari Jundabih²

Ph.D. Graduate in Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Mashahd

Received: Jan. 25th, 2019 | Accepted: May 22nd, 2019

Abstract

Ernest Kretschmer was a German psychiatrist who classified people with regard to their body features such as shoulder width, thinness or fatness into 3 main types named pyknic (stocky, fat), asthenic (thin, small, weak), and athletic (muscular, large-boned). Later on, William Sheldon who was an American psychologist and numismatist developed a new version of somatotypology by classifying people into endomorphic, mesomorphic, and ectomorphic types, based on statistical methods and the growth of embryonic layers. The main characters in Shahnameh being over 57 ones can be put into this sort of classification. The major part of this study deals with the descriptive analysis of the main characters in Shahnameh in terms of the above-mentioned typology. In another words, the characters of Shahnameh are introduced as the Iranian models for the theories of personality developed by Kretschmer and Sheldon. It seems that the above theories are not confined to the 20th century, but rather they have been relevant and practical even many centuries ago. The results of this study showed that in Shahnameh, Firdowsi believes in correlation between the temperament and physiology type of his characters such that there is a meaningful compatibility between their behavior and apparent look.

Keywords: Kretschmer, Sheldon, Shanameh, Personality, Typology

¹ Email: dr.rashrafzade2000@gmail.com (Corresponding Author)

² Email: safariadabyatphd@gmail.com



۱. مقدمه

یکی از ویژگی‌های هر اثر حماسی، داستانی بودن آن است و داستان تصویری است عینی از چشم انداز و برداشت شاعر یا نویسنده از زندگی. هر شاعری فکر و اندیشه معینی درباره زندگی دارد و نحوه برخوردش با زندگی، فلسفه زندگی او را ترسیم می‌کند (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۶۲).

هر اثر حماسی، دارای عناصر و قسمت‌های متفاوتی است که شخصیت از مهم‌ترین بخش‌هاست. در بحث از شخصیت گفته‌اند: افراد داستان که تقریباً همه کاره داستان هستند و عمل با وجود آنها به وجود می‌آید و فضا و مکان و زمان به سبب بودن و فعالیت آن‌ها مفهوم پیدا می‌کند (ر.ک: عبداللهیان، ۱۳۸۰: ۳۲). از دیدگاه گوردون آلپورت، «شخصیت سازمان‌پویایی از سیستم‌های روانی تنی فرد است که رفتارها و افکار خاص او را تعریف می‌کند» (راس، ۱۳۷۳: ۱۸). مان از جنبه دیگر می‌نگرد و می‌گوید: «شخصیت هر فرد همان الگوی کلی یا همسازی ساختمان بدنی، رفتار، علایق، استعدادها، توانایی‌ها، گرایش‌ها و صفات دیگر اوست» (کریمی، ۱۳۷۸: ۷).

رضا براهنی در مورد شخصیت در داستان‌های حماسی می‌گوید: «شبه شخصی است تقلید شده از اجتماع که بینش جهانی نویسنده بدان فردیت و تشخص بخشیده است» (براهنی، ۱۳۶۲: ۲۴۵). در همین مورد یونسی می‌گوید: «کارا کتر عبارت است از مجموعه‌ی غرایز و تمایلات و عادات فردی، یعنی مجموعه‌ی کیفیات مادی و معنوی و اخلاقی که حاصل عمر مشترک طبیعت انسانی و اختصاصات موروثی و طبیعی اکتسابی است و در اعمال و رفتار و گفتار و افکار فرد جلوه می‌کند و وی را از دیگر افراد متمایز می‌سازد» (یونسی، ۱۳۸۳: ۲۷۵).

گاه شخصیت‌های داستان‌های حماسی را حتی بهتر از اشخاص اطرافمان می‌شناسیم. دلیلش آن است که در داستان‌های حماسی، خصوصاً شاهنامه شخصیت به طور معمول بزنگاه زندگیش تصویر می‌شود که در نهایت به آشکار شدن هر چه بیشتر

ویژگی های درونی او می انجامد؛ همچنین ما از درون شخصیت های داستانی حماسه باخبریم و نویسنده می تواند به ما بگوید که شخصیت داستان چه فکر می کند و چه احساسی دارد، در حالی که در زندگی واقعی نمی توانیم این ها را بدانیم. بر اساس اعمال بیرونی آدم ها پی به افکار درونی آنها ببریم و گاه به عمد احساس یا فکری پنهان می شود. به عبارت دیگر می توان ابعاد مختلف شخصیت های داستانی را شناخت، در حالی که در دنیای خارج داستان چنین چیزی ممکن نیست (عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۵۵).

از ابتدایی ترین چهره هایی که به بررسی شخصیت ها پرداخت می توان به «بقراط» اشاره کرد. او شخصیت ها را از لحاظ خصوصیات بدنی به دو دسته تقسیم کرد: دسته ای که کوتاه و چاق بودند و دسته ای که قد بلند و لاغر بودند. وی نه تنها ساختمان و فیزیولوژیک بدن را به دو دسته تقسیم نمود بلکه نوعی تیپ شناسی روانی را که در آن به چند نوع مزاج اشاره شده و با نظریات جدید درباره رابطه بین ترشح غدد به عنوان تعیین کننده رفتار تطبیق دارد، ذکر نموده است (شاملو، ۱۳۶۳: ۱۷۴). یکی از افرادی که بیش از دیگران نظریه سرشتی را پایه گذاری کرد، ارنست کرچمر (Ernest Kretschmer) است که در سال ۱۹۲۰ میلادی نظریه خود را در این زمینه ارائه کرد.

کرچمر روانشناس آلمانی بود که طی سال ها برخورد با بیماران روانی به این نتیجه رسید که رابطه نزدیکی بین خصوصیات جسمانی افراد و رفتار آن ها، بخصوص بیماران مبتلا به اسکیزوفرنی و دپرسیو وجود دارد (کریمی، ۱۳۷۸: ۱۲۵). کرچمر در طبقه بندی خود اهدافی را دنبال می کرد: یکی این که روش هایی ابداع کند تا بر اساس آن ها افراد را به چند طبقه محدود جسمانی تقسیم کند. دوم این که این انواع جسمانی را با بیماری های اسکیزوفرن، مانیک و دپرسیو ارتباط دهد و سوم این که ارتباط بین ساخت جسمانی و رفتارهای افراد سالم را معین نماید (شاملو، ۱۳۶۳: ۱۷۴).

به نظر کرچمر تیپ های شخصیتی انسان ها به سه دسته اصلی و یک تیپ چهارمی تقسیم می شود. کرچمر، در اندازه گیری ساخت جسمانی بسیار دقیق بود و با استفاده از روش های عینی در مدت زمانی طولانی به سه نوع یا تیپ جسمانی اصلی در انسان دست

یافت. تیپ اول افراد لاغر، باریک اندام و استخوانی که چربی بدن او کم است و آن را تیپ «آستینیک» می‌نامند. نوع دوم تیپ ورزشکار است که دارای اندامی عضلانی و پرتحرک می‌باشد و آن را «آلتینیک» می‌نامند و قسم سوم تیپ چاق است که شاخص اصلی او داشتن چربی زیاد در اندام‌های بدن می‌باشد که «پیک‌نیک» نامیده می‌شود. کرچمر نوع چهارمی را نیز ذکر می‌کند که به آن‌ها «تیپ بی‌قواره» می‌گویند و شامل افرادی است که از لحاظ جسمی ناهنجار و غیرعادی می‌باشند (همان: ۱۷۴).

مهمترین نتیجه‌ای که روان‌شناسان سرشتی از جمله کرچمر از تحقیقات خود گرفته‌اند این است که ساخت بدنی انسان باید در ارزیابی کُل وجود او در نظر گرفته شود و این که خصوصیات جسمانی ممکن است علایم بسیار مهمی برای شناخت شخصیت انسان باشد، به طوری که اهمیت آن‌ها کمتر از عوامل محیط نباشد. هم‌چنین همکاری نزدیک‌تر دانشمندان علوم زیستی و رفتاری در سال‌های اخیر، روان‌شناسان را بیشتر متوجه اهمیت عوامل زیستی و بیولوژیک کرده، لذا نظریه روان‌شناسان سرشتی را موجه‌تر نموده‌است (همان: ۱۳۱).

در کنار طبقه‌بندی کرچمر، ویلیام شلدون یکی از پرکارترین و موثرترین افراد در زمینه روان‌شناسی سرشتی است. او دارای درجه M.D در طب و p.h.d در روان‌شناسی بود و تمام عمر خود را صرف تحقیق و بررسی در زمینه روان‌شناسی سرشتی نمود. اساس نظریه شلدون تنها این نیست که همبستگی آماری بین ساخت جسمانی و خصوصیات روانی یا رفتاری انسان را نشان دهد بلکه او معتقد است که ساختمان سرشتی انسان عامل تعیین‌کننده و اصلی و در واقع مهم‌ترین علت ایجاد و تکامل رفتار بشر است (جمال‌فر، ۱۳۷۳: ۳۷). ویلیام شلدون، در نظریه خود به عوامل زیستی - وارثی در تشکیل و تحول شخصیت اهمیت فراوان می‌داد و برای شناخت رفتار آدمی، آگاهی از آن عوامل را لازم می‌دانست و برای به دست آوردن معیاری که به وسیله آن، شناخت رفتار و شخصیت افراد میسر گردد تحقیقات خود را در سه مرحله انجام داد:

- جنبه «اکتومورف» که با غلبه قدرت سلسله اعصاب و پوست همراه است. افراد این گروه لاغر و قد بلند هستند. در نظریه کرچمر این گروه به «آستینیک» مشهورند.

– جنبه «مزومورف» که با رشد و استحکام عضلات و استخوان‌ها مشخص می‌شود؛ مانند: ورزشکاران و افراد قوی. این تیپ شخصیتی در طبقه بندی کرچمر «آتلتیک» اند.

– جنبه «اندومورف» که با رشد و برجستگی اعضای درونی مانند امعا و احشاء همراه است. افراد این گروه چاق و دارای رشد افقی هستند. این تیپ در دسته بندی کرچمر تیپ «پیک نیک» نامیده می‌شود.

شلدون توجه به نکاتی را در زمینه دسته بندی خود لازم می‌داند: (۱) هیچ فردی نمی‌تواند منحصراً یکی از این سه تیپ را دارا باشد بلکه هر کسی، از صفات هر سه دسته چیزی را دارد، ولی ویژگی‌های یکی از سه تیپ ممکن است در او آشکارتر باشد. (۲) کسی که از نظر ظاهر بدن به یکی از این سه گونه نزدیکتر است در صورتی می‌تواند عنوان آن تیپ را بگیرد که دچار بیماری‌ها و جراحات‌های شدید نگردیده و زندگی او به صورت طبیعی جریان داشته باشد. (۳) تحقیقات مردم شناسی که انجام شده مربوط به مردها می‌باشد. لکن تیپ‌های سه گانه مربوط به مردان، قابل اطلاق بر زنان نیز می‌باشد (سیاسی، ۱۳۷۴: ۲۴۹).

انتقادات فراوانی را می‌توان بر روش‌های شناخت و طبقه بندی شخصیت هم از دیدگاه کرچمر و هم از دید شلدون وارد کرد. نخست آن که اصولاً قرار دادن افراد در چند سنخ مشخص، سبب مورد غفلت واقع شدن بسیاری از خصوصیات شخصیتی دیگر است که ممکن است در افراد آن تیپ وجود داشته باشد. از سوی دیگر، افراد هر تیپ نیز ممکن است فاقد بسیاری از صفات ذکر شده در مورد آن‌ها باشند. دوم آن که بین افراد مختلف، صفات مشترک بسیاری نیز می‌توان یافت؛ مثلاً: تأکید بر اندیشه‌ورز بودن افراد لاغر به این معنی است که افراد چاق و سنخ پهلوانی فاقد اندیشه‌ورزی هستند. اشکال سوم این گونه طبقه بندی‌ها این است که اگر بر اثر تغذیه یا عوامل دیگر تغییراتی در سنخ بندی افراد پیدا شود، آیا ویژگی‌های شخصیتی نیز تغییر می‌کنند؟ هم چنین یکی از نقص‌های عمده این نظریه را می‌توان در این دانست که کرچمر و شلدون به موقعیت بیماران (این که در چه سنی هستند) توجه نداشته‌اند. مثلاً افراد عمدتاً وقتی پا به سن می‌گذارند، چاق تر

می شوند و توأم بودن حالات چاقی جسمانی با بیماری روانی مانیک - دپرسیو احتمالاً تابعی از سن بوده‌است، نه به علت همبستگی زیستی (biological)، همان‌گونه که کرچمر معتقد بود (راس، ۱۳۷۳: ۷۹).

به نظر می‌رسد طرحی که فردوسی در شاهنامه از شخصیت‌های درون داستان‌هایش نشان می‌دهد، دارای فراز و فرود است. به این معنا که گاه با انسانی تعالی یافته از نظر خصوصیت‌های درونی مواجهیم، همچون رستم و اسفندیار و گاه شخصیت‌ها در شاهنامه همان‌گونه که در هر اثر حماسی دیگر نیز می‌توان سراغش را گرفت، افول اخلاقی می‌یابند چونان جمشید و ضحاک. در شاهنامه فقط با یک داستان سروکار نداریم، بلکه با مجموعه‌ای از داستان روبه‌رو هستیم که به یک وحدت و انسجام کلی رسیده‌اند. برخی داستان‌های شاهنامه داستان‌هایی هستند که به صورت مستقل وجود دارند و شخصیت در این داستان بیشتر امکان جلوه‌گری داشته است؛ مانند: داستان رستم و سهراب.

فردوسی در ترسیم دقیق خطوط شخصیت‌های داستان و بویژه نشان دادن جنبه‌های درونی آنان استادی بسیار دارد. وی به شرح کلیات در مورد قهرمانانش بسنده نمی‌کند و گاه به ترسیم خطوط دقیق شخصیتی و بیان جزئیات و خصوصیات روحی و خلقی آنان پرداخته است (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۱۴). شیوه‌های شخصیت‌پردازی فردوسی و تکنیک‌هایی که در معرفی و بیان ویژگی‌های ظاهری و باطنی شخصیت‌ها به کار می‌گیرد، اندکی با آن چه در ادبیات داستانی به عنوان شیوه‌های شخصیت‌پردازی مطرح شده، متفاوت است. فردوسی با شیوه خاص خود حجاب شخصیت‌ها را به سویی می‌نهد و احوال درونی او را به خواننده می‌شناساند (مهرکی و کمارج، ۱۳۸۷: ۵۰).

۱-۱. شیوه‌های شخصیت‌پردازی در شاهنامه

به طور کلی برای شخصیت‌پردازی می‌توان از دو روش استفاده کرد: ۱- روش «مستقیم» که در آن نویسنده دانای کل است و همه چیز را می‌داند و خودش رفتار و منش شخصیت‌ها را بیان می‌کند. ۲- روش «غیر مستقیم» که در آن نویسنده به خواننده اجازه می‌دهد که با توجه به رفتار و اعمال درونی و بیرونی شخصیت‌ها به خصلت‌های آن‌ها پی

ببرد (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۴۱). هر دو شیوه مستقیم و غیر مستقیم در برگیرنده ویژگی های ظاهری و درونی است. در شاهنامه هم شخصیت پردازی به دو شیوه مستقیم و غیر مستقیم صورت می گیرد.

۱-۱-۱. شیوه مستقیم: در شاهنامه روایت در مورد یک شخصیت از دو راه

صورت می گیرد: نخست از زبان راوی که شاعر است. مثلاً در داستان رستم و اشکبوس نحوه تیر اندازی رستم و کشته شدن اشکبوس را شاعر روایت می کند:

«یکی تیر زد بر بر اسپ اوی
که اسپ اندر آمد ز بالا بروی
برو راست خم کرد و چپ کرد راست
خروش از خم چرخ چاچی بخاست
چو سوفارش آمد به پهنای گوش
ز شاخ گوزنان بر آمد خروش
چو بوسید پیکان سرانگشت اوی
گذر کرد بر مهره پشت اوی»
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۸۸).

مرداس پدر ضحاک، مردی است زاهد که به دست پسرش کشته می شود. نام او تنها در شاهنامه و به صورت بسیار گذرا آمده است که در نوع تقسیم بندی توصیف شخصیت ها در بخش توصیف مستقیم جای می گیرد:

«یکی مرد بود اندر آن روزگار
ز دشت سواران نیزه گذار
گرانمایه هم شاه و هم نیک مرد
ز ترس جهاندار با باد سرد
که مرداس نام گرانمایه بود
به داد و دهش برترین پایه بود»
(همان، ج ۱: ۴۳).

مرداس در شاهنامه با صفات و عناوین: «بخشنده، شیر فروش، خواجه سالخورد، پادشاه، سر تازیان، آزاد مرد و یزدان پرست» وصف شده است که در بیشتر موارد توصیف به شیوه مستقیم است. شاهنامه بر خلاف دیگر متون، پدر ضحاک را مرداس خوانده است. امید سالار در پژوهشی موشکافانه اشاره کرده است که واژه مرداس، در اساس، صفت اوستائی «اژی دهاک» است متشکل از دو جزء «خوردن» و «آدم» و در شاهنامه به نامی برای پدر ضحاک بدل شده است (امیدسالار، ۱۳۶۲: ۳۲۸). خالقی مطلق (۱۳۷۳: ۹۱۳ - ۹۱۲) نیز در تأیید

امیدسالار، افتادن مرداس را در چاه یعنی مرگ او را بازتابی از در بند شدن ضحاک در کوه دماوند دانسته است. مرداس بازمانده صفتی بسیار کهن از شخصیت اثری دهاک به معنی «آدم خوار» است. جز آن دین مردی او هم بازمانده تعلق شخصیت قرینه او یعنی ویشوروپه ودایی به چرخه ایزدان است که متون دینی فارسی میانه آن را مسکوت گذارده‌اند و در شاهنامه و متون عصر اسلامی، احتمالاً تحت تأثیر روایات شفاهی، در نقش پدر او تکرار می‌شود.

با این اوصاف فردوسی در شاهنامه این گونه دوران مرداس را ستوده‌است:

«جهان گشت پُر خوبی و خواسته
به داد و دهش گیتی آراسته
کشاورز و دهقان تن‌آسان شدند
سپاهی و شهری به یکسان شدند
همی داد تخم و پراکند بر
ندیدند رنجی بر از خواب و خور»
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۳۳).

گاه در توصیف مرداس اعمال خارق‌العاده‌ای را به وی نسبت می‌دهد، طوری که همواره پهلوانان داستان‌های فردوسی که از حمایت ایزدان برخوردارند، چنین توصیف می‌شوند:

«مر او راز ششصد من افزون عمود
که یارد نبردش دمی آزمود؟
یکی تیغ دارد به هنگام جنگ
ز الماس برآن دو ده من به سنگ
ورا نیزه آهنین سی رش است
سمندش یکی کوه پیکروش است»
(همان: ۱۴۰).

۱-۲. شیوه غیر مستقیم:

در این شیوه فردوسی بر اساس اعمال و رفتار و نیز بر اساس ارتباط شخصیت‌ها با یکدیگر، به شخصیت‌پردازی چهره‌های داستان‌هایش می‌پردازد. بی‌شک اعمال و رفتار شخصیت داستانی است که موجب جانبداری یا تنفر خواننده از شخصیت خواهد بود. مثلاً برای معرفی تیپ و شخصیت کی‌کاووس این گونه تیپ شخصیتی‌اش را به تصویر می‌کشد:

«تو دانی که کاووس را مغز نیست
به تیزی سخن گفتنش نغز نیست

بجوشد همانگه پشیمان شود به خوبی ز سر باز پیمان شود»
(همان، ج ۲: ۱۰۵).

با توجه به این که در شخصیت‌شناسی کرچمر «افراد چاق»، آدم‌های خوش‌مشراب و شاد، «افراد لاغر» مردمانی خجالتی، مضطرب و عصبی بوده و «آدم‌های ورزشکار» دارای روحی سالم هستند، به نوعی کرچمر و شلدون بر این نکته صحه گذاشتند که رابطه مستقیمی بین تیپ ظاهری افراد و اعمال و رفتار شخص وجود دارد. بدین معنا که آن گونه که کرچمر در طبقه بندی خود نشان داده‌است افرادی با روحیه ترس و اضطراب بیشتر در طبقه «لاغر تنان» asthenic جای می‌گیرند. فرضاً اشکبوس این گونه توصیف می‌شود:

«کمان را به زه کرد زود اشکبوس رخی لرز لرزان و تن سندروس»
(همان، ج ۴: ۱۳۰).

«پشوتن ز رودابه پردرد شد از آن شیون او رخس زرد شد»
(همان، ج ۵: ۲۳۴).

در شاهنامه ایرانیان همواره مقابل تورانیان قرار دارند و در این مجال بر این نکته واقف می‌شویم که همواره تیپ‌های شخصیتی ایرانیان - چه از لحاظ خصلت‌های درونی و چه تیپ فیزیولوژیک - با تورانیان تفاوت دارد. در بررسی ویژگی‌های خلقی حدود ۵۷ شخصیت شاهنامه که از همین روش هم با توجه به نظریات کرچمر و شلدون پی به تیپ فیزیولوژیک آن‌ها بردیم، درمی‌یابیم که ایرانیان بیشتر از رسته تیپ «مزومورفیک» و در مقابل تورانیان در رده «اکتومورفیک» جای می‌گیرند.

با توجه به حجم محدود مقاله، در این پژوهش برخی از شخصیت‌ها که از تیپ‌های فرعی داستان‌ها هستند، به ویژگی‌های خلقی و تیپ ظاهری آن‌ها به صورت گذرا اشاره شده و در مقابل به شخصیت‌های اصلی با بسط و وسعت دید بیشتری نگریسته شده‌است.

۲. پیشینه پژوهش

موضوع حاضر تاکنون پیشینه خاص و قابل قبولی را شامل نمی‌گردد ولی جهت

اشراف بهتر بر موضوع به تعدادی از تحقیقات مشابه در راستای اهداف پژوهش مورد نظر به شرح ذیل اشاره می‌گردد:

- ستاری و همکاران (۱۳۹۴) در پژوهش خود با عنوان «شخصیت رستم بر اساس داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه و نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو» اشاره دارد که آبراهام مزلو از پایه‌گذاران روانشناسی انسان‌گرا، برای انسان کامل مورد نظر خود که از آن به فرد خودشکوفای تعبیر می‌کند، ویژگی‌هایی را عرضه می‌کند که طبق دیدگاه وی، در مورد بیشتر افراد موفق مصداق دارد. رستم یکی از موفق‌ترین و کامیاب‌ترین شخصیت‌های شاهنامه است و عناصر اصلی ویژه افراد خودشکوفای مزلو در اندیشه‌ها، رفتار و گفتار وی قابل‌بازایی است. این مقاله، در آغاز آبراهام مزلو، نظریه خودشکوفایی و عناصر آن را معرفی می‌کند و آنگاه در قسمت اصلی مقاله، به توصیف و تحلیل شخصیت رستم (با تکیه بر داستان رستم و اسفندیار) مطابق با الگوهای معرفی شده می‌پردازد. در واقع، این پژوهش رستم را به عنوان الگوی ایرانی برای نظریه مزلو معرفی می‌کند که به نمونه‌هایی از داستان رستم و اسفندیار مستند شده است. به نظر می‌رسد که فردوسی در طرح این داستان که در واقع، آخرین حضور جدی رستم در صحنه است، خواسته تا برتری جسمی، روحی، شخصیتی و معنوی رستم را به نمایش بگذارد.

- قربانی‌پور (۱۳۹۲) در تحقیق خود با عنوان «نقد و بررسی روانکاوانه شخصیت رستم و سهراب (بر اساس داستان رستم و سهراب)» به این اشاره دارد که شاهنامه فردوسی از ارزنده‌ترین آثار ادبی ایران و جهان است که از دیدگاه‌های گوناگون قابل نقد و بررسی است. این اثر ارزشمند را می‌توان به وسیله روش بین‌رشته‌ای که گامی است نوین در راه همسوسازی پژوهش‌های فردوسی‌شناسی با سایر رشته‌ها و با هدف افزایش تألیفات در این حوزه، مورد تبیین قرار داد. یکی از زمینه‌هایی که به تازگی در این میدانگاه مورد توجه قرار گرفته، رویکرد روانشناختی است. در این مقاله، سعی شده است شخصیت رستم و سهراب از نگاه علم روانشناسی مورد نقد و بررسی قرار گیرد و ویژگی‌های روانی و شخصیت‌های آن در چارچوب نظریه‌های روانشناسان بزرگی چون: آلبرت ایس، فریتز

پرلز، آلفرد آدلر و رولومی در دو بخش اصلی مورد بررسی قرار گیرد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که بر مبنای علم روان‌شناسی، رستم انسانی مضطرب، عقلانی و در عین حال غیر عقلانی است که فعالیت و تلاشش برای دیگران است و به شدت جویای نام است و با هدف دفاع از شرافت میهن تن به نبرد با فرزند خویش می‌دهد. سهراب، خیال باف و مهربان است؛ تحت تأثیر غرور جوانی، برای کسب قدرت و مقام طرح پیروزی بر کشور ایران را در سر می‌پروراند.

- خسروی و طغیانی (۱۳۸۹) در تحقیق خود با عنوان «تحلیل روان کاوانه شخصیت سودابه و رودابه (یگانه‌های دوسویه شاهنامه)» به این اشاره دارد که شاهنامه اثر ارزشمند ملی و محصول ناخودآگاه جمعی اقوام ایرانی و از نوع حماسه است و داستان‌های آن بویژه در بخش‌های اسطوره‌ای و حماسی، می‌تواند نمادین و دارای معانی ژرف و عمیق باشد. یکی از زمینه‌هایی که می‌تواند بستر پژوهش شاهنامه باشد و آثار و نتایج مفیدی به دست دهد، بستر روان‌کاوی و روان‌شناسی است. بر اساس نظر کارل گوستاو یونگ، آنیما (وجود مادینه)، از مهمترین موضوعات نظریه روان‌شناسی تحلیلی شخصیت است که به صورت‌های دوگانه سازنده و ویرانگر نمود پیدا می‌کند. در شاهنامه داستان‌های غنایی عاشقانه‌ای وجود دارد که از این دیدگاه قابل بررسی‌اند. معشوقه‌های شاهنامه در کنار داشتن جلوه‌های غنایی می‌توانند نموده‌های دوگانه آنیما باشند که در ناخودآگاه جمعی قوم ایرانی وجود داشته و در اسطوره و پس از آن در حماسه پدیدار شده‌اند. سودابه و رودابه دو معشوقه مهم و اثرگذار شاهنامه‌اند که یکی آنیمای منفی و دیگری آنیمای مثبت ناخودآگاه دارد که در حماسه فردوسی نقش و کارکرد مهمی ایفا می‌کنند. این دوگانگی بیانگر این نکته است که آنیما در برخورد با خودآگاه می‌تواند مثبت و یا منفی باشد و نتایج ویرانگر و یا برعکس آفریننده آن به خودآگاه فرد بستگی دارد. اهمیت و نقش خودآگاه و در نتیجه اراده در ساختن فرد و جامعه در این تحلیل آشکار می‌شود. این مقاله به اختصار به بررسی و تحلیل این موضوع پرداخته‌است.

۳. بحث و بررسی

۳-۱. شخصیت‌های شاهنامه و طبقه‌بندی کرچمر و شلدون:

۳-۱-۱. تیپ اندومورفیک از نظر منش ادواری هستند و در مسایل منطقی زیاد ژرف‌نگر و پایبند نیستند (کریمی، ۱۳۷۰: ۱۵۱).

کاووس:

کاووس در شاهنامه به شیوه‌های مختلف توصیف می‌شود؛ گاه دارای گنج و فره ایزدی است، از این رو بر دیو و پری حکومتی سلیمان گونه دارد:

«ز بس گنج و زیبایی و فره‌ی پری و دد و دام گشتش ره‌ی»
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۷۷).

وی هنگام رهایی از بند شاه هاموران، کاووس خورشید فر نامیده شده است:
«بیاراست کاووس خورشید فر به دیبای روی یکی مهد زر»
(همان: ۱۷۵).

به خاطر اشتباهات کاووس و رفتن به سوی مازندران، گاهی این فره ایزدی از وی دور می‌شود. در جنگ با شاه مازندران، فره ایزدی از وی دور می‌شود و کاووس از خداوند طلب بازگشت آن را دارد (این امر خود گواه فزون‌طلبی کاووس برای جنگ نادرست به سوی مازندران نیز هست). او به خداوند می‌گوید: «مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی»
«مراده تو پیروزی و فره‌ی به من تازه کن تخت شاهنشهی»
(همان: ۱۶۴).

ابلیس در صدد گمراه کردن کاووس است، بنابراین فکر پرواز به آسمان را بسان نمود در وجود وی می‌پروراند تا فره ایزدی از کاووس جدا شده و جنبه جاودانگی این شاه کیانی از بین برود. ابلیس می‌خواهد که:

«بگرداندش سر ز یزدان پاک
فشانند بر آن فر زبش خاک»
(همان: ۱۷۸).

داغ سیاوش، عامل بی پای و فر شدن کاووس از زبان گیو به کیخسرو بیان شده است که نشان‌دهنده مهر پدری کاووس به سیاوش است:

«کاووس، کش سال بفرکنند فر
ز درد پسر گشت بی پای و پر»
(همان: ۳۰۳).

در هر صورت فردوسی چهره معنوی کاووس را برجسته‌تر معرفی می‌کند. در روز هشتم نبرد با شاه مازندران، در برابر خداوند نیایش می‌کند:

«به هشتم، جهاندار کاووس شاه
ز سر بر گرفت آن کیانی کلاه
به پیش جهاندار گیهان خدای
بیامد همی بود گریان به پای»
(همان: ۱۶۴).

و پس از غلبه بر شاه مازندران، یک هفته در برابر یزدان پاک، نیایش و شکر می‌کند: وز آن پس بیامد به جای نماز
همی گفت با داور پاک راز
به یک هفته بر، پیش یزدان پاک
همی بانمایش بپیمود خاک
(همان: ۱۶۶).

در مواجهه با مرگ سیاوش:
تهمتن چو بشنید زو رفت هوش
ز زابل به زاری برآمد خروش
(همان، ج ۳: ۱۷۰).

در هنگامی که کاووس گرفتار گشته است:
بیارید رستم ز چشم آب زرد
دلش گشت پر خون و جان پر زرد
(همان، ج ۲: ۱۳۹).

گاه افراد از برخورد با اطرافیان نوع تیپ شخصیتی‌اش مشخص می‌شود و پردازنده داستان حماسی می‌کوشد تا در میانه داستان با برقراری ارتباط بین شخصیت‌ها به پردازش شخصیت‌ها اقدام کند که گاه به صورت کلامی صورت می‌پذیرد و گاه غیر کلامی. ریچموند در این رابطه می‌گوید: «ارتباط انسانی فرایندی است که شخص یک مفهومی را به ذهن شخص یا اشخاص دیگر با استفاده از پیام‌های کلامی یا غیر کلامی منتقل کند» (ریچموند، ۱۳۸۷: ۸۱) به همین دلیل است که گفتگوی بین افراد طبیعی‌ترین و مؤثرترین

راه نشان دادن ویژگی‌های شخصیتی است و در داستان‌ها - حتی داستان‌های حماسی - گفت‌وگو جزو مهم‌ترین عنصرهای داستان به شمار می‌رود.

افرادی که در زمینه تحلیل شخصیت افراد داستان صاحب نظرند و شخصیت را جزو مهم‌ترین بخش‌های هر داستان، مخصوصاً داستان‌های حماسی می‌دانند، وظایفی را برای شخصیت تعیین نموده‌اند؛ نظیر: «مکشوف ساختن شخصیت و سرشت پرسناژ داستان»، «پیش بردن وقایع داستان» و «کاستن از سنگینی کار» (یونسی، ۱۳۸۴: ۳۵۱).

۱-۲. تیپ مزومورفیک رفتارهای بی باکانه و متهورانه از خود نشان می‌دهند. مبارزه طلب و چالش خواهند. همچنین عاشق کارهای خطرناک و غیر منتظره هستند و از خطر نمی‌هراسند.

رستم: (در مواجهه با اکوان دیو و ترفندهای آن دیو، متهورانه فکر و عمل می‌کند):

«گر اندازدم گفت بر کوهسار تن و استخوانم نیاید بکار
بدریا به آید که اندازدم کفن سینه‌ی ماهیان سازدم
و گر گویم او را بدریا فگن بکوه افگند بدگهر اهرمن
همه واژگونه بود کار دیو که فریادرس باد گیهان خدیو»
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۸۲).

«به زیر اندرون باره‌ی گام زن یکی ژنده پیلست گویی به تن»
(همان، ج ۲: ۱۱۳).

زال: مهرباب، زال را این گونه برای سیندخت توصیف می‌کند:

«به گیتی در از پهلوانان گرد پی زال زر کس نیارد سپرد
چو دست و عنانش بر ایوان نگار نه بینی نه بر زین چنو یک سوار
دل شیر نر دارد و زور پیل دو دستش به کردار دریای نیل»
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۶۰).

در تصویری دیگر رودابه، هنگامی که از بهمن نزد زال می‌نالد، زال را این گونه

خطاب قرار می‌دهد:

«که زالا، دلیرا، گوا، رستما نییره گو نامور نیرما

تو تا زنده بودی که آگاه بود
کنون گنج تاراج و دستان اسیر
میناد چشم کس این روزگار
که گشتاسب اندر جهان شاه بود
پسر زار گشته به باران تیر
زمین باد بی تخم اسفندیار»
(همان: ۱۷۱).

سیندخت:

شجاعت، هیبت و قاطعیت سیندخت که در مردانگی بر بسیاری از مردان برتری دارد، سام را به بستن پیمانی با او وادار می کند که تا گسستن جان خود را به آن پایبند می داند و این از ویژگی های تپ مزومورفیک است:

«گرفت آن زمان سام دستش به دست
چنین داد پاسخ که پیمان من
ورا نیک بنواخت و پیمان بیست
درست است اگر بگسلد جان من»
(همان: ۲۱۲).

تپ مزومورفیک به گونه هایی از دیگران هم از نظر جسمی و هم از لحاظ باطن برتری دارند:

فرنگیس: یکی از زنان خردمند اسطوره ای شاهنامه فرنگیس است. او دختر افراسیاب، همسر سیاوش و مادر کیخسرو است که هر سه اسطوره هایی در پیوند با خرد یا دژخردی اند. او در شاهنامه زیبا، خردمند و نیرومند توصیف شده و به هر دو جنبه زیبایی درونی و بیرونی ستوده شده است:

«به بالا ز سرو سهی برتر است
هنرها و دانش ز اندازه بیش
از افراسیاب از بخواهی رواست
ز مشک سیه بر سرش افسر است
خرد را پرستار دارد به پیش
چنوبت به کشمیر و کابل کجاست»
(همان، ج ۳: ۹۵).

۳-۱-۳. تپ آلتیک، عضلانی یا ستبرتنان (مزومورفیک)، تأخیر در کار و معطلی را نمی پسندند و همواره وقت شناس و پند ده است (سیاسی، ۱۳۷۴: ۲۵۸).

فرنگیس:

«فرنگیس گفت ار درنگ آوریم
 تو ای بافرین شاه فرزند من
 که گر آگهی یابد آن مرد شوم
 جهان بر دل خویش تنگ آوریم ...
 یکی پند من نگر تانیوشی
 برانگیزد آتش ز آباد بوم»
 (فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۲۰۹).

در موردی دیگر وقتی زال نزد پرستندگان رودابه، پرنده در حال پروازی را با تیر به زمین می‌اندازد، خدمتکاران با تعجب از نام و نشان او می‌پرسند که خود به نوعی شناساندن تیپ شخصیتی زال است که ویژگی‌های تیپ مزومورفیک را داراست:

«که این شیر بازو گو پیلتن
 که بگشاد این گونه تیر از کمان
 ندیدیم زینده‌تر زین سوار
 چه مردست و شاه کدام انجمن
 چه سنجد به پیش اندرش بد گمان
 به تیر و کمان بر چنین کامکار»
 (همان: ۱۶۴).

فردوسی در بیشتر جاهای شاهنامه، خصوصیات شخصیت‌ها را از راه گفت و گوی دو یا چند تن از آن‌ها، به خواننده می‌شناساند. «گفت و گو باید معرف شخصیت‌های داستان باشد که اغلب سه خصوصیت عمده را در برمی‌گیرد: خصوصیت جسمانی، روانی و خلقی اجتماعی» (ر.ک: یونسی، ۱۳۸۴: ۳۵۱) که در تیپ‌شناسی کرچمر بیشتر بنا بر خصوصیات جسمانی است. البته گاه از روی خلق و خوی افراد، حکم به تیپ‌ظاهری شخصیت‌ها می‌شود. اوج ارتباطات زبانی شاهنامه را می‌توان در داستان اسفندیار به وسیله کتایون و استدلال اسفندیار، گفت و گوی بهمن و رستم، پرخاش اسفندیار به بهمن، سخنان پشوتن و اسفندیار و سخنان رستم و اسفندیار دانست (حمیدیان، ۱۳۷۳، ج ۱: ۱۲۲). در ادامه می‌توان به نمونه‌هایی اشاره کرد که از جمله مهم‌ترین این گفت‌وگوهاست که خواننده در خلال این گفت‌وگوها به تیپ شخصیتی افراد پی می‌برد:

اسفندیار:

«بدو گفت رویین تن اسفندیار
 که ای برمنش پیر ناسازگار

تو مردی بزرگی و زور آزمای بسی چاره دانی و نیرنگ و رای»
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۶: ۲۸۹).

از خصوصیات بارز تیپ های شخصیتی آلتیک کرچمر یا مزومورفیک شلدون، «پرخاشجویی»، «مخاطره طلب»، «زورگو» و «سلطه طلب» است. نحوه برخورد ضحاک با وزیرش، کندرو در زمان ورود فریدون به کاخ ضحاک حکایت از اخلاق ناپسند او دارد:

ضحاک:

«به دشنام زشت و به آواز سخت
بدو گفت هرگز تو در خان من
از این پس نباشی نگهبان من»
(همان، ج ۱: ۷۳).

سام:

«همان سام نیرم بر آرد خروش
ولیکن نه پرمایه جان است و تن
از این کار بر من شود او به جوش
همان خوار گیرم بپوشم کفن»
(همان، ج ۶: ۱۷۳).

مهراب:

در چند جای شاهنامه مهراب را شخصیتی عصبانی و خشم آلود می بینیم؛ به عنوان مثال وقتی سیندخت ماجرای عشق زال و رودابه را برای او تعریف می کند:
«چو بشنید مهراب بر پای جست
تنش گشت لرزان و رخ لاجورد
نهاد از بر دست شمشیر دست
پُر از خون جگر، دل پُر از باد سرد
همی گفت رودابه را رود خون
به روی زمین برکنم هم کنون»
(همان: ۱۸۸).

و آن گاه که زال به فرمان منوچهر تصمیم به ویرانی کابل می گیرد، مهراب دوباره با عصبانیت نزد سیندخت می رود و این بار می گوید برای حفظ کابل می خواهد سیندخت و رودابه را زار بکشد:

«بدو گفت کاکون جز این رای نیست
که با شاه گیتی مرا پای نیست

که آرم‌ت با دخت ناپاک تن
کشم زارتان بر سر انجمن
مگر شاه ایران از این خشم و کین
بر آساید و رام گردد زمین»
(همان: ۲۰۷).

کرچمر و شلدون به این مهم اشاره نموده‌اند که شخصیت‌ها نمی‌توانند در یک تیپ محصور باشند، اما ممکن است که خصوصیات یک تیپ نسبت به دیگر تیپ‌ها غالب باشد (ر.ک: راس، ۱۳۷۳: ۹۰). شاید به همین دلیل است که گاه خصلت‌های اندومورفیک همچون خوش گذران و خوش خوراک بودن را در رستم می‌بینیم:

«دگر گور بنهاد در پیش خویش
که هر بار گوری بدی خوردنیش
نمک بر پراکند و ببرید خورد
نظاره بر و بر سرافراز مرد»
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۶: ۲۳۹).

«یکی جام پر می بدست دگر
پرستنده بر پای پیشش پسر
(همان، ج ۱: ۷۳).

حرکات چشم و چهره حاوی دلواپسی و نگرانی و ترس، از ویژگی‌های تیپ آستنیک یا اکتومورفیک است:

اشکبوس:

«کمان را به زه کرد زود اشکبوس
تنی لرز لرزان و رخ سندروس»
(همان، ج ۴: ۱۳۰).

در شاهنامه فردوسی هم مانند هر اثر حماسی دیگر شخصیت‌های محبوبی چون: فریدون، کاوه، اسفندیار و رستم، با قیافه‌های دوست داشتنی و شخصیت‌های منفوری چون: ضحاک، گرسیوز، دیوان و اهریمنان با قیافه‌های پلشت به خواننده نمایانده می‌شوند. اخوت ویژگی‌های ظاهری شخصیت‌ها را به دو دسته طبیعی و اجتماعی تقسیم‌بندی کرده‌است: «مقصود از وضعیت طبیعی خصوصیات جسمی شخصیت است: ترکیبی که معمولاً خود او در پیدایش آن نقشی نداشته‌است. مثل اندازه قد، معلولیت‌های جسمانی، دماغ بزرگ یا کوچک و... برخی از ویژگی‌های ظاهری اشخاص داستان اجتماعی است. مثلاً وضع لباس

پوشیدن، آرایش سر و صورت، رفتارهای اجتماعی نظیر: حرف زدن، خندیدن و... (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۴۰).

فردوسی خصوصیات ظاهری افراد را بارهای بار در شاهنامه بر می شمرد که خود جامه عمل پوشانیدن به نظریاتی است که بعدها شلدون و کرچمر ارائه نمودند. بر و بالای رستم و از بازوان ستبر و ران‌های قدرتمندش گفتن در طبقه‌بندی شلدون و کرچمر در تیپ مزومورفیک یا آتلتیک جای می‌گیرد:

رستم:

«بدان بازوی و یال و آن پشت و شاخ
میان چون قلم سینه و بر فراخ
دو رانش چو ران هیونان ستبر
دل شیر نر دارد و زور بیر»
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۴۵).

فریدون:

«به بالای سرو و چو خورشید روی
چو کافور گرد گل سرخ موی
لبش پُر زخنده دو رخ پُر ز شرم
کیانی زبان پُر ز گفتار نرم»
(همان: ۹۵).

مهراب: (پادشاه کابل)

«یکی پادشا بود مهراب نام
زیر دست با گنج و گسترده کام
به بالا به کردار آزاده سرو
به رخ چون بهار و به رفتن تذرو
دل بخردان داشت و مغز ردان
دو کتف یلان و هوش موبدان»
(همان: ۱۵۵).

در حماسه شاهنامه گاه چهره‌ها طوری ترسیم می‌شوند که سازگاری با تیپ‌شناسی کرچمر و شلدون ندارد و این کاملاً طبیعی است که اثری حماسی که خرق عادت از ویژگی‌های آن است با واقعیت‌ها تفاوت‌هایی داشته باشد. فردوسی تیپ رودابه را این گونه توصیف می‌کند:

رودابه:

«به بالای ساج است و هم رنگ عاج
 دو نرگس دژم و دو ابرو به خم
 دهانش به تنگی دل مستمند
 یکی ایزدی بر سر از مشک تاج
 ستون دو ابرو چو سیمین قلم
 سر زلف او حلقه‌ی پایبند»
 (همان، ج ۴: ۱۷۷).

بیژن:

«به رخسارگان چون سهیل یمین
 کلاه تهم پهلوان بر سرش
 بنفشه گرفته دو برگ سمن
 درفشان ز دیبای رومی برش»
 (همان، ج ۱: ۲۴۵).

سیندخت:

«دو خورشید بودند اندر ایوان او
 بیاراسته همچو باغ بهار
 چو سیندخت و رودابه ماهرو
 سراپای پر موی و رنگ و نگار»
 (همان، ج ۴: ۱۵۹).

در تیپ مزومورفیک شخصیت خارج از رفتارهای بی‌باکانه و متهورانه، مبارزه طلب و چالش خواه بودن، بی‌احساسی و بی‌اعتنایی در برابر مسائل و جریانات از ویژگی‌های مهم است، اما این نکته قابل تأمل است که شخصیت‌های مزومورفیک شاهنامه هرچند که خصلت‌ها و ویژگی‌های سبتر تنان و تیپ آلتیک را دارا هستند اما گاه به گونه‌ای کارهایی از آن‌ها سر می‌زند که شاید در طبقه‌بندی شلدون و کرچمر مستقیم به آن ویژگی‌ها اشاره نکرده‌است، اما در واکاوی خصوصیت شخصیتی درمی‌یابیم که چنین خلقی فقط از یک مزومورفیک سر می‌زند. مثلاً یکی از زیباترین اخلاقیات پسندیده پهلوانان بزرگ، این بود که هرگاه پهلوانی از سپاه دو طرف به اسارت لشکر مخالف درمی‌آمد، علاوه بر خودداری از آزار و اذیت او، حتی در مواردی آزادش می‌کردند. اسفندیار در جای جای شاهنامه در برخورد با دشمنان و هماورانش این گونه رفتار می‌کند:

«بفرمود و گفتا که بندش کنید
 نخواهم که هرگز گزندش کنید»
 (همان: ۱۹۸).

بانو گشسب نوۀ جاماسب فرزانه را به بند می کشد و نزد زال می آورد. زال نیز او را آزاد می کند:

«کنون مر تو را زینهار است و رو
که از مادر امروز زادی به نو»
(همان: ۲۱۸).

بانو گشسب در رزم خود، دو تن از سپاهیان بهمن را اسیر می کند و آن‌ها را:
«یله کردشان و بیخودشان
چنان نیکدل رنج نمودشان»
(همان: ۲۵۰).

فرامرز در نبرد خود با هندیان دو تن از پهلوانان آن کشور، به نام های لهور و انتاش، را آزاد کرد:

«مر آن هردوان را پس آزاد کرد
از ایشان دل هندوان شاد کرد»
(همان: ۳۴۶).

در شاهنامه فردوسی، بارهای بار نامه‌هایی میان پهلوانان و شاهان دیگر رد و بدل شده است. حاملان نامه‌ها، پیک‌هایی بودند که نامه‌ها را به خدمت شاهان می بردند. در هیچ جای کتاب، دیده نشده است که شاهان یا پهلوانان به پیک‌ها صدمه‌ای وارد کنند؛ چون از گذشته‌های دور در اوستا احترام به آنان سفارش شده بود. لذا ایرانیان از صدمه و آزار رساندن به پیک‌ها خودداری می کردند. در یکی از این برخوردها، گشتاسب به پیکِ ارجاسب می گوید:

«که گر نیست اندر اوستا و زند
فرستاده را زینهار از گزند
از این خواب بیدارتان کردمی
همان زنده بر دارتان کردمی»
(همان، ج ۱: ۲۱۴).

شغاد پیک خود را به سوی رستم روانه کرد. او همان کسی بود که بارها خواسته بود به رستم و سپاهیان‌ش آسیب وارد کند. رستم به خاطر خیانت او، نفرتی در دل داشت. وقتی او نامه شغاد را دریافت کرد، به رغم کینه و نفرت، به او صدمه‌ای نزد و خطاب به او گفت:

«تو را گرنه آنستی ای بدنشان
که هستی فرستاده سرکشان

سرت را جدا کردمی از تنت
 ز خون دادمی رنگ پیراهنت
 نه من آن کنم کز شما دیده‌ام
 از آن پس که چندین بلا دیده‌ام»
 (همان، ج ۲: ۱۱۶).

وفای به عهد و پابندی به سوگندها را جزو ویژگی های تیپ اندومورفیک به حساب می آوریم و در طبقه بندی های شلدون پابندی به موازین را جزو خصلت های این تیپ به حساب آورده است. گرچه در خصلت هایی از تیپ مزومورفیک نیز به طور غیر مستقیم می توانیم وفای به عهد را دریابیم اما این ویژگی، جزو ویژگی های بارز اندومورفیکی هاست. در شاهنامه، پهلوانان به «اوستا، زند، یزدان، آسمان و نور بهشتی» سوگند می خوردند و معتقد بودند که شکستن سوگند، گناهی نابخشودنی است. گودرز وقتی در برابر پدر، کشواد زرین کلاه سوگند یاد می کند که او را در رسیدن به پادشاهی ایران و نابودی دشمنان یاری دهد، حاضر نیست از سوگند خود صرف نظر کند:

گودرز:

«که با شاه سوگندها خورده‌ام
 به سوگند بند روان کرده‌ام
 که را هست نزدیک مردم فروغ
 به سوگند هرگز نگوید دروغ»
 (همان: ۱۰۵).

در بخشی دیگر از شاهنامه بهمن در گفت و گویی بین خود و جاماسپ، در برابر گفته های جاماسپ تسلیم می شود:

بهمن:

«بیاورد داننده استاوند
 به سوگند مر شاه را کرد بند
 وزان پس که مر شاه را پند داد
 مر او را یکی سخت سوگند داد»
 (همان: ۲۱۱).

فرامرز:

در شاهنامه از فرامرز چند جایی سخن رفته است. در واقع شاهنامه به کلیات زندگی فرامرز پرداخته است و او را به عنوان یک همراه و پهلوانی که در صحنه جنگ ها حضور

دارد تا روایت را کامل کند، تصویر نموده است. نخستین ورود او به صحنه حوادث در لشکرکشی رستم به توران است به کین سیاوش. در داستان دوازده رخ، کیخسرو رستم را به همراهی فرامرز به هند می‌فرستد و سفارش می‌کند که پس از گشودن هند فرامرز در آنجا بماند. فرامرز در لشکرکشی توس به توران هم شرکت دارد و پیشرو سپاه رستم است. در اینجا پی می‌بریم که فرامرز بخاطر نام و شهرت رستم برخلاف پهلوانان دیگر دارای درفش جداگانه‌ای نیست، بلکه همان درفش هفت شاخ اژدهاپیکر و سیاه‌رنگ رستم را حمل می‌کند. او با درفش اژدها پیکر به هند می‌رود و پس از مدت‌ها غیبت دوباره در داستان رستم و اسفندیار به عرصه می‌آید. مهرانوش پسر اسفندیار به دست فرامرز کشته می‌شود. بعد از آن در داستان شغاد، فرامرز را بر سر نعش پدر می‌بینیم. پس از مرگ رستم فرامرز به کابل لشکر می‌کشد و آنجا را به کین پدر ویران می‌سازد. آخرین باری که در شاهنامه با فرامرز روبه‌رو می‌گردیم، در داستان بهمن است. پس از آنکه بهمن سیستان را به کین پدر ویران و زال را به بند می‌کشد، فرامرز به شنیدن این خبر از بست لشکر می‌کشد، ولی سرانجام در نبردی به دست یازدشیر اسیر و به فرمان بهمن او را بر دار کرده و سپس تیر باران می‌کنند.

آنچه سبب نام‌آوری فرامرز در ادب حماسی ایران شده است و تیپ شخصیتی او را در رسته مزومورفیک قرار داده است، ماجراهای او در هندوستان است. بنا بر روایت شاهنامه، کیخسرو هنگامی که به سلطنت نشست، لشکری عظیم برای کین خواهی پدرش آراست. روزی از این لشکر که از بهترین و ورزیده‌ترین پهلوانان ایران ترتیب یافته بود، سان می‌دید و پهلوانان یکی پس از دیگری از پیش وی می‌گذشتند. چون نوبت به فرامرز رسید، کیخسرو با او به سخن درآمد. در اولین نگاه و برخورد فرامرز با کیخسرو است که او را از نظر جسمی ستبر تن و قوی هیكل می‌یابد و در سخن گفتن محکم. او، فرامرز را پهلوانی جسور و با جرأت دریافت و از همانجا او را راهی هندوستان کرد. در شاهنامه به علت این گسیل نا به هنگام اشاره نمی‌شود، اما به روایت مؤلف «نزهت‌نامه» که مأخذ گفتارش کتابی غیر از شاهنامه فردوسی بوده است، سبب فرستادن فرامرز به هندوستان بدان

جهت بود که مانع از آن شود که هندیان به افراسیاب مدد رسانند و او را در جنگ با کیخسرو تقویت کنند. سماجت و جسارت فرامرز که به مزومورفیک بودنش دلیل است، در برخورد با «ورآزاد» مرزبان «سپیجاب» مشخص می‌شود. چون فرامرز سردسته گردان تجسس، هنگام هجوم به مرز توران‌زمین، به بخش یا استان سپیجاب وارد شد و در آنجا ورآزاد و سپاهش مواجه شد. ورآزاد از او پرسید که در این حدود چه کاری دارد؟ و نامش چیست تا از فرجام کارش آسوده شود. آیا به فرمان افراسیاب قدم به این مرز گذاشته‌است و از شاه توران پیغام آورده؟ نباید بدون احراز هویت بر دست من هلاک گردد. در این زمان فرامرز در اوج قدرت و پهلوانی بود. لذا پاسخ او را دگرگونه داد و گفت: من چرا باید نامم را بر تو بد ذات بگویم؟ از نام من شیران پیچان شوند و پیلان بی جان. به کین سیاوش پا به این مرز گذاشته‌ام و از این مرز بی‌ارز، دود و آتش چنان خواهد برخاست که گرد هوا بر آن نخواهد رسید. ورآزاد حرف‌های او را بیهوده دانست و پیکار با فرامرز آغاز شد:

«همی خوار دانست پیکار او	ورآزاد بشنید گفتار او
کمان‌ها سراسر به زه برنهد	به لشکر بفرمود کاندرد دهد
بسر برنهادند ز آهن کلاه	رده بر کشید از دو رویه سپاه
همی کر شد از ناله‌ی کوس گوش	ز هر سو برآمد ز گردان خروش
ورآزاد را دل برآمد ز جای	چو آواز کوس آمد و کرنای
ببفکنند و برگشت از کارزار	به یک حمله اندر ز گردان هزار»

(همان، ج ۳: ۱۰۹).

در شاهنامه فردوسی گاه تیپ ظاهری و فیزیولوژیک شخصیت‌ها در عدم حضور آن‌ها توصیف می‌شده‌است؛ همانند جنگ پشنگ، وقتی می‌خواهند از گشتاسب یاد کنند. - جنگ پشنگ بعد از مرگ منوچهر به وقوع پیوست که در آن جنگ خانمان برانداز، نوذر جانشین منوچهر هلاک شد و بخش عظیمی از قوای جنگی ایرانیان کشته شد و کشور کاملاً به تصرف سپاه توران تحت فرماندهی سپهسالار افراسیاب درآمد. - در تأکید یادآور

می شوم که گرشاسپ در نبرد مزبور حضور فیزیکی ندارد، فقط از او به عنوان جنگجویی دلاور در ردیف سام و قارن یاد می شود (که تداعی کننده تپ مزومورفیک است) تا بلکه شاه توران پشنگ از حمله به ایران منصرف شود:

«ز ترکان به مردی بر آورده سر
چنین گفت کای کار دیده پدر
سپهدار چون سام نیرم شدست
اگر کم شدست از ایران منوچهر
جز این نامداران آن انجمن
چو گرشاسپ و چون قارن رزم زن»
(همان، ج ۲: ۱۹۲).

از آنجا که گرشاسب قبل از سروده شدن شاهنامه و پدید آمدن شخصیت رستم، همواره در داستان های دقیقی وجود داشته، آن ویژگی ها و خصلت های مزومورفیکی را دو چندان داراست؛ به گونه ای که در سروده های اسدی همواره گرشاسب از رستم سرآمدتر بوده است. او رستم شاهنامه را چون فردوسی قهرمان و دلاور میدان رزم نمی خواند:

«همان بود رستم که دیو نژند
ببردش به ابر و به دریا فکند
سُته شد ز هومان به گرز گران
زدش دشتبانی به مازندران
زبون کردش اسپندیار دلیر
به کشتیش آورد سهراب زیر»
(اسدی، ۱۳۸۶: ۴۹).

اسدی معتقد است که قهرمان حماسی او تا زنده بود، کسی کمرش را به خاک نرساند. گرشاسب در هند، روم و چین قهرمان هایی از خود نشان داد که رستم موفق به انجام دادن آنها نشد. به این دلیل است که فردوسی هم تحت تأثیر دقیقی همواره گرشاسب را والا و سرآمد توصیف نموده و خصلت های مزومورفیکی را به او نسبت می دهد:

«نه بیر و نه گرگ آمد از وی رها
نه شیر و نه دیو و نه نر از اژدها»
(همان: ۴۴).

اما در یک دید کلی می توان گفت که دیدگاه فردوسی در مورد رستم، خلاف نظر اسدی است. او تمام ویژگی های پهلوانی و خصلت های مزومورفیکی را در رستم می بیند و

بس:

«جهان آفرین تا جهان آفرید
سواری چو رستم نیامد پدید»
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۳۱۲).

بهرام گور از شخصیت‌های محبوب فردوسی است که بیشتر، خصوصیات رزمی او مورد توجه بوده‌است. در شاهنامه گویی پادشاهی بهرام در دست شیران است و تقدیر طوری برایش رقم خورده که تا دم مرگ پیش رود:

بهرام:

«همی رفت با گرزّه گاو روی
یکی زود زنجیر بگسست و بند
بزد بر سرش گرز بهرام گرد
بر دیگر آمد بزد بر سرش
جهاندار بنشست بر تخت عاج
چو دیدند شیران پرخاش جوی
بیامد بر شهریار بلند
ز چشمش همه روشنایی ببرد
فرو ریخت از دیده خون بر سرش
به سر بر نهاد آن دل‌افروز تاج»
(همان، ج ۷: ۲۸۲).

در بررسی شخصیت بهرام خصلت‌هایی را می‌یابیم که بهرام را به گونه‌ای در رسته تیب اندومورفیک قرار می‌دهد. به این معنا که افراد با این تیب شخصیتی، در رفتار و گفتار ملایمند. به آداب و رسوم تشریفاتی دل‌بسته‌اند. دیر خشم هستند و خشم آنها کم دوام است. اجتماعی و خونگرم و بسیار فعال هستند. کینه جویی ندارند. در زندگی به خود سخت نمی‌گیرند (سیاسی، ۱۳۷۴: ۲۴۲). دید مثبت و نگاه عرفانی بهرام قابل تحسین است. چنین کاری فقط از انسان‌های بزرگ سر می‌زند. چشم‌ها را می‌شوید و با سعه صدر به مسائل جامعه می‌نگرد. در شاهنامه، او افراد زورگو و ستمگری را که در زمان پدرش یزدگرد می‌زیستند، عفو می‌کند و این فرصت را به آنها می‌دهد تا به اصلاح اعمال خود پردازند:

«ببخشید اگر چندشان بُد گناه
که با گوهر و دادگر بود شاه»
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۲۳۵).

یکی از عواملی که باعث سقوط دولت ساسانیان شده بود، دریافت مالیات‌های سنگین از مردم بود. بی‌شک مالیات کمرشکن باعث نارضایتی مردم می‌شود و اوضاع

عمومی کشور را برهم می‌زند. در شاهنامه، بهرام حال مردم را رعایت می‌کند و هروقت که صلاح ببیند، مالیات را حتی بر ثروتمندان هم می‌بخشاید؛ در زندگی به خود و دیگران سخت نمی‌گیرند:

«بفرمود پس تا خراج جهان
نخواهند نیز از کهان و مهان»
(همان: ۲۳۵).

پادشاهی که از خداوند تشکر می‌کند و خود را در برابر عظمت لایزال او هیچ می‌پندارد، قطعاً شایستگی برپایی عدل و داد را در جامعه دارد. در شاهنامه پس از این که تاج پادشاهی بر سر می‌گذارد، خدا را شکر می‌گوید و این نشان از دین‌داری آن پادشاه عادل است که در ویژگی‌های شخصیتی اندومورفیک‌ها آمده است:

«پرستش گرفت آفریننده را
جهاندار بیدار بیننده را
خداوند پیروزی و برتری
خداوند افزونی و کهتری»
(همان: ۲۳۳).

در تیپ‌شناسی کرچمر و شلدون برای تیپ اکتومورفیک خصلت‌هایی چون: «کنایه آمیز و نیشدار سخن گفتن»، «دیر دوست شدن با کسی» و «کینه توز و بدبین بودن» را برشمرده است. چنین خصلت‌هایی را در شخصیت شغاد مشاهده می‌کنیم. یعنی فردوسی در توصیف شخصیت‌های مهم شاهنامه به گونه‌ای نشانه‌گذاری و تصویرپردازی کرده که با تحلیل‌های روان‌شناختی می‌توان به لایه‌های پنهان روانی و شخصیتی آنان دست یافت. این امر، حاکی از نگاه دقیق و بصیرت شاعر به سرشت و روان آدمی است. از جمله شخصیت‌های پیچیده روانی و اثرگذار، اما منفی شاهنامه، شغاد برادر ناتنی رستم است که فردوسی چنان هنرمندانه و دقیق به ارائه نشانه‌ها، توصیف رفتارها و علل انگیزشی وی در قتل رستم می‌پردازد که با بررسی کلیه این توصیف‌ها و نشانه‌ها و مقایسه آنها با نابهنجاری‌های روانی شناخته شده در دانش روان‌شناسی، می‌توان نتیجه گرفت که شغاد دچار اختلال روانی عقده‌حقارت است و این ویژگی در تیپ‌شناسی کرچمر و شلدون بیشتر در تیپ اکتومورفیک نمایانگر است.

بنابر گزارش فردوسی، می‌توان علل پیدایش احساس حقارت و تبدیل آن به عقده حقارت را در شغاد نسبت به رستم در این موارد دانست: مادر کنیز و بی‌اصل و نسب، توگد شوم، تبعید از کشور و خانواده در سن نوجوانی و آوازه جهانگیر رستم. همچنین بر اساس نظریه آلفرد آدلر برخی از ویژگی‌های رفتاری افراد دارای عقده حقارت که در شغاد یافت می‌شود، عبارتند از: خشم، نفرت، حسادت، تکبر، تناقض رفتاری، هراس و استفاده ابزاری از ارزش‌ها (آدلر، ۱۳۷۰: ۱۱۳).

فردوسی در جریان مرگ رستم تناقض‌گویی‌های شغاد را این‌گونه آشکار می‌کند که کشته شدن رستم از یک سو نتیجه عدالت هستی است:

«چنین پاسخ آورد ناکس شغاد که گردون گردان تو را داد داد»

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۶: ۳۳۱).

و از سوی دیگر در همان سخنان خطاب به رستم، عامل قتل او را اهریمنان می‌داند:

«که آمد بر تو سر آید زمان شوی کشته در دام آهرمنان»

(همان: ۳۳۲).

کاموس:

خصلت‌های تیپ اندومورفیک را در کاموس هم می‌بینیم. سپاهی که افراسیاب به کمک پیران در جنگ هماون فرستاد، از مرزهای مختلف تشکیل می‌شد. صحراگردی و کوچ نشینی از خصوصیات لشکر ترکان بود. دومین گروه قبایل جنگی به کاموس مرزبان ماورالنهر متعلق بود. کاموس در اولین نبرد با گیو و طوس در آویخت اما متحمل شکست نشد و پیکار به روز بعد موکول شد. روز بعد باز هم کاموس به میدان آمد و مبارز طلبید. این بار الوا - نیزه‌دار رستم - از طرف سپاه ایرانیان به مبارزه با کاموس آمد، ولی پس از یک مبارزه بی‌امان توسط کاموس کشته شد. بعد از الوا، رستم پا به میدان گذاشت و کاموس را به مبارزه طلبید و بعد از یک جنگ تن به تن و طولانی، توانست با زیرکی، کاموس را با کمند گرفتار کند و او را کتف بسته به اردوگاه ایرانیان بیاورد. ایرانیان چون او را دست بسته یافتند، بر سرش ریختند و پهلوان را با ضربات شمشیر چاک‌چاک کردند:

«ز خون غرقه شد زیر او سنگ و خاک
 که ما را بدو راه دیدار نیست
 نترسد اگر سنگ بارد ز میغ
 سرش پُر ز کینست و دل پُر ستیز
 درفش و سپاهست و پیلان و مهد
 تنش را به شمشیر کردند چاک
 ز کاموس خود جای گفتار نیست
 درختیست بارش همه گرز و تیغ
 ز پیلان جنگی ندارد گریز
 از این کوه تا پیش دریای شهد»
 (همان، ج ۴: ۱۰۷).

دارا:

در شخصیت دارا هم خصلت‌های تپ اندومورفیک - غرور و خودبینی - می‌بینیم. هنگامی که دارا به دوازده سال رسید، پدرش (داراب) به بیماری دچار شد. طولی نکشید که پڑمرده حال گردید. بزرگان و درباریان و فرزندان برای آخرین دیدار به نزد شاه آمدند و او فرزند خود و همه وزیران را پند داد و گفت با مردم مهربان باشید و دادگری کنید تا نام من زنده بماند. هنوز سخن او به پایان نرسیده بود که بادی سرد از جگر کشید و روی چون گل سرخ او پَرید:

«بکشید تا مهر و داد آورید
 بگفت این و باد از جگر بر کشید
 به شادی مرا نیز یاد آورید
 شد آن برگ گلنار چون شنبلیله»

(همان، ج ۳: ۲۱۸)

دارا به دل سوگوار شد. مدتی در غم پدر بود تا بزرگان ایران و درباریان، او را بر تخت نشاندند. شاه تازه به تخت رسیده از همان ابتدا کینه و بد دلی و تندخویی خود را نشان داد و در آغاز پادشاهی «منم» (اندومورفیک) گفت:

«نخواهم که باشد مرا رهنمای
 ز گیتی خور و بخش و پیمان، مراست
 منم رهنمای و منم دل گشای
 بزرگی و شاهی و فرمان، مراست»

(همان: ۲۲۱).

نتیجه

- در پردازش شخصیت‌های شاهنامه برخی از تیپ‌های شخصیتی را نمی‌توان به صورت مستقیم در دسته بندی کرچمر و شلدون قرار داد بلکه با تفسیر رفتار و گفتار شخصیت‌ها می‌توان دسته تیپ شخصیتی مورد نظر را یافت.
- فردوسی در پردازش شخصیت‌های شاهنامه هم از روش توصیفی و هم از روش روایی استفاده کرده است. زاویه دید او در بعضی بخش‌ها به صورت دانای کُل است؛ ولی در توصیف‌ها و بخصوص صحنه‌های نبرد، حوادث و رویدادها را از زبان قهرمانان روایت می‌کند و به شیوه غیر مستقیم روی می‌آورد.
- در مورد بعضی از شخصیت‌ها از چند روش استفاده شده است. یعنی ممکن است هم از شیوه مستقیم و هم از شیوه غیر مستقیم و یا ترکیبی از هر دو استفاده شده باشد.
- گاه برخی از شخصیت‌ها در یک تیپ خاص قرار نمی‌گیرد و ویژگی‌های دو تیپ شخصیتی را دارند که در این مقاله تیپ غالب را برای شخصیت مورد نظر ترجیح دادیم.
- بیشتر تیپ‌های شخصیتی داستان‌های فردوسی، حتی شخصیت‌های منفی (با توجه به ویژگی‌های بدیهی هر حماسه)، در تیپ مزومورفیک قرار گرفته‌اند؛ هر چند که بیشتر شخصیت‌های داستان شاهنامه جزو تیپ اکتومورفیک هستند.
- در هر دو شیوه غیر مستقیم و مستقیم، فردوسی با بهره‌گیری از خصوصیات ظاهری، ارثی، افکار، رفتار و احساسات و ارتباط شخصیت‌ها با دیگران، آن‌ها را معرفی می‌کند. چیره دستی فردوسی در شخصیت‌پردازی به گونه‌ای است که خوانندگان در پایان داستان می‌توانند برداشت کلی از آن شخصیت در ذهن خود ایجاد و حتی در بعضی موارد چهره ظاهری شخصیت مورد نظر را برای خود مجسم کنند.
- روش غیر مستقیم بیش‌تر در ارتباطات شخصیت‌ها با همدیگر و بخصوص در ارتباطات غیر کلامی و روش روایی در توصیف صحنه نبرد، ویژگی‌های ظاهری صحنه‌ها و

قهرمانان و بیان شباهت‌های ارثی آنان استفاده شده است؛ اما کاربرد روش روایی در شاهنامه به این شکل است که همیشه روایت از زبان نویسنده و شاعر نیست، بلکه گاهی خود قهرمانان نقش روایی را برعهده می‌گیرند و واقعه و شخصیتی را روایت می‌کنند.

— درباره برخی شخصیت‌های شاهنامه، به صورت خلاصه و گذرا صحبت شده است؛ زیرا نقش مهمی در حماسه ملی نداشته‌اند.



منابع و مأخذ

۱. آدلر، آلفرد. (۱۳۷۰). **روان‌شناسی فردی**. ترجمه حسن زمانی شرفشاهی. چاپ اول. تهران: تصویر.
۲. اخوت، احمد. (۱۳۷۱). **دستور زبان داستان**. اصفهان: نشر فردا.
۳. اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد. (۱۳۸۶). **گرشاسب‌نامه**. تصحیح حبیب یغمایی. چاپ اول. تهران: دنیای کتاب.
۴. امیدسالار، محمود. (۱۳۶۲). «ضحاک پسر مرداس یا ضحاک آدم خوار». **مجله ایران‌نامه**. سال دوم. شماره ۸. صص: ۳۳۹-۳۲۹.
۵. براهنی، رضا. (۱۳۶۲). **قصه نویسی**. چاپ اول. تهران: سازمان انتشارات اشرفی.
۶. حمیدیان، سعید. (۱۳۷۳). **شاهنامه‌ی فردوسی**، متن انتقادی چاپ مسکو. چاپ هشتم. تهران: نگاه.
۷. خالقی مطلق، جلال. (۱۳۷۳). «ضحاک و مرداس». **مجله ایران‌شناسی**. سال چهارم. شماره ۴. صص: ۱۴-۱۲.
۸. خسروی، اشرف؛ طغیانی، اسحاق. (۱۳۸۹). «تحلیل روانکاوانه شخصیت سودابه و رودابه (یگانه‌های دوسویه شاهنامه)». **فصلنامه کاوشنامه زبان و ادبیات فارسی**. سال ۱۱. شماره ۲. صص: ۲۹-۱.
۹. راس، آلن. (۱۳۷۳). **روان‌شناسی شخصیت**. ترجمه سیاوش جمال‌فر. چاپ اول. تهران: بعثت.
۱۰. ستاری، رضا؛ صفارحیدری، حجت و محرابی، منیژه. (۱۳۹۴). «شخصیت رستم و اسفندیار بر اساس داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه و نظریه‌ی خودشکوفایی مزلو». **فصلنامه متن پژوهی ادبی**. دوره ۱۹. شماره ۶۴. صص: ۲۷-۱.
۱۱. سیاسی، علی اکبر. (۱۳۷۴). **نظریه‌های شخصیت**. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. شاملو، سعید. (۱۳۶۳). **مکتب‌ها در روان‌شناسی شخصیت**. چاپ اول. تهران: چهر.
۱۳. عبدالهیان، حمید. (۱۳۸۱). **شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان معاصر**. تهران: انتشارات آن.
۱۴. _____ (۱۳۸۰). «شیوه‌های شخصیت‌پردازی». **مجله ادبیات داستانی**. دوره ۲. شماره ۵۴. صص: ۷۰-۶۲.

۱۵. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). **شاهنامه**، چاپ مسکو. به کوشش سعید حمیدیان. ۷ جلد. چاپ دوّم. تهران: قطره.
۱۶. قربانی پور، زهرا. (۱۳۹۲). «نقد و بررسی روانکاوانه شخصیت رستم و سهراب (بر اساس داستان رستم و سهراب)». **فصلنامه مطالعات نقد ادبی**. دوره ۸. شماره ۳۲. صص: ۱۵۵ - ۱۲۰.
۱۷. کریمی، یوسف. (۱۳۷۸). **روان‌شناسی شخصیت**. چاپ پنجم. تهران: ویرایش.
۱۸. مختاری، محمد. (۱۳۶۹). **اسطوره زال**. چاپ دوّم. تهران: آگه.
۱۹. مهرکی، ایرج؛ کمارج، مهسا. (۱۳۸۷). «شخصیت‌پردازی در شاهنامه». **نشریه فرهنگ و هنر**. شماره ۷۷. صص: ۵۹ - ۴۶.
۲۰. میرصادقی، جمال. (۱۳۸۵). **عناصر داستان**. چاپ چهارم. تهران: سخن.
۲۱. یونسی، ابراهیم. (۱۳۸۳). **هنر داستان نویسی**. چاپ اول. تهران: نگاه.

References

- Abdullahian, Hamid (1380). Methods of Characterization. *Journal of Fiction Literature*. Vol. 2. Issue 54. pp: 62-70.
- Abdullahian, Hamid (1381). *Shakhsiyat va Shakhsiyatpardazi dar Dastan Mu'asir (Character and Characterization in Contemporary Story)*. Tehran: An Press.
- Adler, Alfred (1370). *Ravanshinasi Fardi (The Individual Psychology)*. Translated by Hasan Zmani Sharafshahi. 1st ed. Tehran: Taswir.
- Allen, Ross (1373). *Ravanshinasi Shakhsiyat (Personality: Theories and Processes)*. Translated by Siyavash Jamalfar. 1st ed. Tehran: Bi'that.
- Asadi Tusi, Abu Nasr Ali ibn Ahmad (1386). *Garshasb Nameh*. Edited by Habib Yaghmaii. 1st ed. Tehran: Dunya-ye Kitab.
- Birahani, Reza (1362). *Qeseh Nivisi (Story Writing)*. 1st ed. Tehran: Ashrafi.
- Firdowsi, Abulqasim (1374). *Shahnameh*. Moscow ed. With the Effort of Sa'id Hamidiyan. 7 Volumes. 2nd ed. Tehran: Qatrih.
- Hamidiyan, Sa'id (1373). *Shahnameh Firdowsi*. 8th ed. Tehran: Nigah.
- Karimi, Yusuf (1378). *Ravanshinasi Shakhsiyat (Personality Psychology)*. 5th ed. Tehran: Virayish.
- Khaliqi Mutlaq, Jalal (1373). Zahhak and Mirdas. *Journal of Iranshinasi*. Vol. 4 Issue 4. pp: 12-14.
- Khusrawi, Ashraf & Tughyani, Ishaq (1389). Psychological Analysis of the Characters of Sudabih and Rudabih (Two Unique Personalities in Shahnameh). *Quarterly Journal of Kavoushnameh in Persian Language and Literature*. Vol. 11. Issue 2. pp: 1-29.

- Mihraki, Iraj & Kamarij, Mahsa (1387). Characterization in Shahnameh. *Journal of Culture and Art*. Issue 77. pp: 46-59.
- Mir Sadiqi, Jamal (1385). *Anasir Dastan (Story Elements)*. 4th ed. Tehran: Sukhan.
- Mukhtari, Muhammad (1369). *Ustureh Zal (The Myth of Zal)*. 2nd ed. Tehran: Agah.
- Qurbani Pour, Zahra (1392). Psychological Analysis of the Characters of Rustam and Suhrab (Based on the Story of Rustam and Suhrab). *Quarterly Journal of Literary Criticism Studies*. Vol. 8. Issue 32. pp: 120-155.
- Sattari, Reza; Saffar Heydari, Hujjat & Mihrabi, Manizheh (1394). The Character of Rustam and Isfandiyar Based on the Story of Rustam an Isfandiayr in Shanameh and the Theory of Self-Actualization by Maslow. *Quarterly Journal of Literary Text Research*. Vol. 19. Issue 64. pp: 1-27.
- Shamlu, Sa'id (1363). *Maktabha dar Ravanshinasi Shakhsiyat (Schools in the Personality Psychology)*. 1st ed. Tehran: Chihir.
- Siyasi, Ali Akbar (1374). *Nazarieha-ye Shakhsiat (The Theories of Personality)*. 2nd ed. Tehran: Tehran University Press.
- Ukhuvvat, Ahmad (1371). *Dastur Zban Dastan (Story Grammar)*. Isfahan: Nashr-e Farda.
- Umid Salar, Mahmoud (1362). Zahhak Pesar Mirdas ya Zahhak-e Adam Khar (Zahhak the Son of Mirdas or Zahhak the Canibal). *Journal of Iran Nameh*. Vol. 2 Issue 8. pp: 329-339.
- Yunisi, Ibrahim (1383). *The Art of Storytelling*. 1st ed. Tehran: Nigah.